



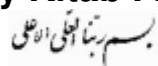
Holy Kitab I Iqan

بسم ربنا العلی الاعلی

Part 3

Credits

Holy Kitab I Iqan



Downloaded in GIF format from
<http://www.h-net.org/~bahai/areprint/baha/G-L/I/iqan1893/iqan1893.htm>

Converted by
webmaster@ishwar.com

For more sacred texts, visit:
www.ishwar.com

نمود و از یحیی ملاحظه فرمایند چگونه وصل نمود مثل آنکه
 ملاحظه شد که جمعی از ناس که سالها شیطان نفس تخم کینه و
 عدوان باین ایشان کاشته بودند بسبب ایمان باین
 بدیع منبع چنان متحد و موافق شدند که گویا از یک صلب
 ظاهر شده اند که لک یولف الله من قلوب الذین هم
 أقطعوا الیه و امنوا بآیاته و كانوا من کوثر الفضل بایادی
 احسن من السارین و دیگر آنکه هر قدر از مردم مختلف
 العقائد و مختلف المذہب و مختلف المزاج که از این
 نیم رضوان الهی و بهارستان قدس مضوی تمیض
 جدید توحید نوشیدند و از کاس تفرید نوشیدند
 اینست مضمی حدیث مشهور که فرموده کرک ویش از یک
 محل میخوردند و میاشامند و حال نظر بعدم معرفت این
 جمال فرمایند مثل امم سابقه هنوز غفلتند که کی این جویان
 بر یکجوان مجتمع میشوند اینست رتبه ناس گویا هرگز از جام
 انصاف نوشیده اند و هرگز در سبیل عدل قدم نگذاشته اند

از همه گذشته این امر و قوعش چه حسنی در عالم احدث
 نماید ففهم ما نزل فی شأنهم لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم
 اعین لا یبصرون بها و دیگر آنکه ملاحظه فرمائید بمنزل همین
 یک ایة نازل از سماست چگونگی حساب خلائق کشیده
 شد که هر کس اقرار نمود و اقبال حیات و برسیات
 زیادتی نمود و جمیع خطایای او معفو شد و مغفور آمد که کذا
 یصدق فی شأنه بانه سریع الحساب و کذا کذا بدل
 استات باحسانت لو انتم فی افاق اعلم و انفس حکمة
 تقرنون و چنین هر کس از جام حبت نصیب برداشت
 و از بحر فیوضات سرمدیه و غلام حیات ابدیه باقیه ابدیه
 ایمانیه یافت و هر نفسی که قبول نمود بموت دائمی مستبدانه
 و مقصود از موت و حیات که در کتب مذکور است موت
 و حیات ایمانیه و از عدم ادراک این معنی است که عالم
 ناس در هر ظهور اعتراض نمودند و شمس هدایت مبتدی
 نشدند و جمال ازلی را مقصود می بخشید چنانچه قوسیکه سراج

محمدی در شکاوت احمدیه مشغول شد بر مردم حکم بعث و خروج و حیات
و موت فرمود این بود که اعلام مخالفت مرفوع شد و ابواب
استهزا مفتوح گشت چنانچه از زبان مشرکین روح الامین
خبر داده و لمن قلت انکم مبعوثون من بعد الموت ليقولن الله
کفر و ان هذا الاصح بسین مضمون آن نیست که اگر کوفی
باین مشرکین که شما مبعوث شده اید بعد از مردن هر چه می
گویید آنها نیکه کافیه شده اند بحد او ایات او نیست
این که سحری ظاهر و آشکار و هوید او در جای دیگر میفرماید
و ان تعجب فحجب قولهم انذا کنّا ترابا انما افی خلق جدید
که ترجمه آن نیست که میفرماید اگر تعجب میداری پس عجب است
قول کافران و معرضان که میگویند ایما تراب بودیم و از
روی استهزا میگویند که ایما بنیم مبعوث شدگان نیست
که در مقام دیگر قهر الحسم میفرماید فمینا ما خلق الاول بل هم
فی لبس من خلق جدید مضمون آن نیست که ایما عاجز و ناله
شدیم از خلق اول بلکه این مشرکین در شک و شبهه هستند از

خلق

خلق جدید و علمای تفسیر و اهل ظاهر چون معانی کلمات
 الهیه را ادراک نمودند و از مقصود اصلی مستحب ماندند
 بقاعده نوح استدلال نمودند از آنکه بر سر ماضی در اید
 مستقبل افاده میشود و بعد کلماتیکه کلمه اذا نازل نگشته متخیر
 ماند مثل اینکه میفرماید و نفخ فی الصور ذلک يوم الوعيد و
 جاست کل نفس معها سائق و شهید که معنی ظاهر آن نیست
 دیده شد در صورت آن است يوم و عید که نظر ما بسیار
 بعید بود و امید هر نفسی برای حساب و با او است رانده
 و گواه و در مثل این مواقع یا کلمه اذا را مقدر گرفته اند و یا
 استدلال شدند بر اینکه چون قیامت محقق الوقوع است
 لهذا یفعل ماضی او باشد که گویند گذشته است ملاحظه فرمایید
 که چه قدر بی ادراک و تمیزند نفی تهمیدیه را که باین صریحی
 میفرماید ادراک نمیکند و از افاضه این نقره الهی خود
 محروم میشوند و فقط صور اسرافیل که یکی از عباد او
 میشوند با آنکه تحقق وجود اسرافیل و امثال او باین خود بخود

شده

شده قل تسبدلون الذی هو خیرکم فیس با استبداد نعم
 حق و کتم قوم سور آخرین بلکه مقصود از صور و صورت نیست که
 که بر همه ممکنات و میده شد و قیامت قیام آنحضرت بود بر
 الهی و غافلین که در قبور اجساد مرده بودند همه را بخلعت
 جدید و ایمانیه مخلص فرمود و بحیات تازه بدلیعه زنده نمود
 و قتی که انجبال احدیه را اوده فسر بود که رمزی از اسرار
 بعث و حشر و جنت و نار و قیامت اظهار فرماید جبریل و
 این آیه آورد و سیغضون الیک رؤسهم و یقولون متی
 هو قل عسی ان یکون قریبا یعنی زود است این کلمات
 وادی ضلالت سرهای خود را از روی استنزا حرکت
 میدهند و میگویند چه زمان خواهد این امور ظاهر شد تو
 جواب بگو که شاید آنیکه نزدیک باشد توحیح بهین یک آیه
 مرد مرا کافی است اگر بنظر دقیق ملاحظه نمایند سبحان الله
 چه قدر انقوم از سبل حق و در بودند با آنکه قیامت بقیما
 آنحضرت قائم بود و علامات و انوار او همه ارض را

احاطه نموده بود مع ذلک خیریه می نمودند و متکلف بودند
 بتأمینی که عکای عصر با فکر عاقل باطل حبه اند و ارزش
 غایت ربانیه و امطار رحمت سبحانیه غافل گشته اند بی
 اجل از روایح قدس انزل محروم است و غناش از تجلی
 آفتاب جهان تاب در گریز و انیم طلب در همه اعصار و حین
 ظهور مظهر حق بوده چنانچه عیسی میفرماید لا بد لکم بان تولدوا
 مرة اخرى و در مقام دیگر میفرماید من لم یولد من الماء
 و الروح لا یقدر ان یدخل ملکوت الله المولود من ابجد جسد
 هو و المولود من الروح هو روح که ترجمه آن نیست نفی که
 زنده نشده است از ما معرفت الهی و روح قدسی عیسوی
 قابل ورود و دخول در ملکوت ربانی نیست زیرا هر چه از
 ظاهر شد و تولد یافت پس اوست جسد و متولد شده از روح
 که نفس عیسوی باشد پس اوست روح خلاصه معنی آنکه هر چه از
 از روح و نفخه مظهر قدسینه در هر ظهور متولد و زنده شدند
 بر آنها حکم حیات و بعثت و ورود در جنت محبت الهیه

میشود و من دون آن حکم نگران که موت و غفلت و
 و نار کفر و غضب الهی است میشود و در جمع کتب و الواح
 و صحایف مردنی که از جامهای لطیف معارف تحشیده
 و بقیض روح القدس وقت قلوب ایشان فارشته
 بر آنها حکم موت و نار و عدم بصر و قلب و سمع شده چنانچه
 از قبل ذکر شده لهم قلوب لا یفقهون بها و در مقام و کبر
 انجل مسطور است که روزی یکی از اصحاب عیسی و الکرش
 وفات نمود و او خدمت حضرت معروض داشت و اجاز
 خواست که برود و او را دفن و کفن نموده راجع شود و انچه
 انقطاع فسر مودوع الموتی لید فوه الموتی یعنی واکندار
 مرد مارا تا دفن کنند مرد و همچنین دو نفر از اهل کوفه خدمت
 حضرت امیر اندکی را می بود که اراده نعل آن داشت
 و دیگری شتری بود و قرآن بر آن قاده بودند که باطلع آن
 حضرت این مباحثه وقوع یابد و قباله مسطور کرد و آن مظهر
 امر الهی بکاتب فرمودند که بنویس قد اشتری میت عن

میت میآید و داجد و داریجده حد الی القبر و حد الی
 القبر و حد الی الصراط و حد آما الی الجنة و آما الی النار
 حال اگر این دو نفر از صور حیات علوی زنده شده بود
 و از قبر غفلت بخت انحضرت مبعوث گشته بودند البته
 اطلاق موت بر ایشان نمیشد و هرگز در هیچ عهد و عصر
 جز حیات و بعث و حشر حقیقی مقصود نبیما و اولیا
 نبوده و نیست اگر قدری تعقل شود در همین بیان انحضرت
 کشف جمیع امور میشود که مقصود از حد و قبر و صراط و
 و نار چه بود و لیکن چه چاره که جمیع ناس در کف
 محبوب و در قبر بوی مدفونند خلاصه اگر قدری از زلال
 معرفت الهی مرزوق شوید میدانید که حیات حقیقی حیات
 قلب است نه حیات جسد زیرا که در حیات جسد همه با
 و حیوانات شریکند ولیکن این حیات مخصوص است
 بصاحبان افقده منسیره که از بحر ایمان شاربند و از
 ثمره ایتقان مرزوق و این حیات را موت از عقب بیا

و این تجار افنا از فی سیاید چنانچه فرموده اند المؤمن
 حتی فی الدارین اگر مقصود حیات طاهره جسدی باشد
 که مشاهده شود و موت از اخذ میسر نماید و همچنین بیانات
 دیگر که در حدیث مذکور و ثبت شده در کتاب است بر
 آنکه مطلب عالی و کلمه متعالی و همچنین این مبارکه که در
 حق حمزه سید الشهدا و ابوجهل نازل شد بر مانی است
 واضح و حجتی است لایح که میفرماید او من کان میثاقیه
 و بعد نامه نور آیمشی به فی الناس کن مشیه فی الظلمه
 پس بخارج منجس و این آیه در وقتی از سماء مشیت
 نازل شد که حمزه بردای مقدس ایمان مقرر دی شده بود
 و ابوجهل و کفر و اعراض ثابت و راسخ بود از مصداق
 کبری و مکن ربوبیت عظمی حکم حیات بعد از موت در
 باره حمزه شده و برخلاف در حق ابوجهل این بود که
 نامه کفر در قلوب شرکین مشتعل شد و هوای اعراض
 بحرکت آمد چنانچه فریاد بر آوردند که حمزه چه زمان

مرد و کی زنده شد و چه وقت این حیات بر او عرضه گشت
 و چون این بیانات شریفه را در آن گنجینه نمودند و باطل
 ذکر هم تنگ نبختند تا رشی از کوشش معانی بر آنها مبذول
 فرمایند لهذا این نوع فساد را در عالم جسمیان یافت
 چنانچه الیوم می بینی که با وجود شمس معانی جمیع بهای
 از اعلای و ادانی تنگ بجهلهای ظلماتی و مظاہر شیطان
 بسته اند و متصل مسائل مشککه خود را از ایشان متفسر شوند
 و ایشان نظر بعد م عرفان چسبیری جواب میگویند که ضرری
 بر اسباب ظاہره ایشان نرساند و این معلوم و در صحت
 که جل خود قسمتی از نیم مشکک بقا نبرده و برضوان ^{حین} برین
 معنوی قدم گذاشته با وجود این چگونه میتواند در آن
 عطر بمشام و یکران رساند لم یزل شان این عب
 این بوده و خواهد بود و لن یفوز بآثار الله الا الذخیر
 قبلوا الیه و اعرضوا عن مظاہر شیطان که لک ثبت
 الله حکم الیوم من قسّم العزّة علی لوح کان خلف سرور

الغز مکنونا اگر طغفت باین بیانات شوید و تهنید در ظاهر و
 باطن این بفرمایید جمیع مسائل مشککه را که الیوم سدی شد
 میان عباد و معرفت یوم التسناد و عارف شوی و دیگر
 حتمیاج بنوال نخواهی داشت انشاء الله امیدوارم که
 از شاطی بحر الهی لب تشنه و محروم برنگردید و از حرم مقصود
 لایزال فی بهره راجع نشوید و دیگر تائمت و مجاهده تا
 چه کند باری مقصود از این بیانات و اضمحاث سلطنت
 ان سلطان السلاطین بود حال انصاف دهید که این
 سلطنت که بکجرف و بیان این همه تصرف و غلبه و همینه
 داشته باشد اکبر و عظمت یا سلطنت این سلاطین که بجز
 اعانت رعایا و قرا الیای از چند صباچی مردم بحسب
 ظاهر تمکین بینمایند ولیکن بقلب همه معرض و دربرند و
 این سلطنت بحر فی عالم استخر نموده و حیات بخشیده و
 وجود افاضه فرموده و الله اعلم و رب الارباب چه چیز
 ذکر نسبت نمود که همه نسبتها منقطع است از ساحت قدس

سلطنت

سلطنت او و اگر خوب ملاحظه شود خدایم در که او سلطنت
 نمایند بر همه مخلوقات و موجودات چنانچه ظاهر شده و
 میشود باری نیست بکسی از سلطنت باطنی که نظر با استعداد
 و قابلیت ناس فکری شده و از برای آن نقطه وجود و طلعت
 مجموع سلطنتها است که نمیتوانم قادر بر اظهار آن رتبه
 و خلق لایق ادراک آن نه سبحان الله عما یصف الجاوفی
 سلطنت و تعالی عما یمذکرون سوالی مینمایم از انجناب
 که اگر مقصود از سلطنت حکم ظاهر و غلبه و اقتدار ظاهر ملکی
 باشد که همه ناس مقهور شوند و بظاهر مطیع و منقاد گردند
 تا در میان شریح و مغرور و دشمنان مخدول و شکوب
 شوند پس در حق رب الغره که مستأسلت باسم او است
 و جمیع بعثت و شوکت او معترفند این نوع از سلطنت
 صادق مینماید چنانچه مشاهده مینمایم که اگر ارض در تصرف
 دشمنان است و جمیع برخلاف رضای او حرکت مینمایند
 و همه کافر و معرض و مدبرند از آنچه بان امر فرموده

مقبول

و مقل و فاعله آنچه را بنی نموده و دوستان او همیشه در دست
 دشمنان مبتلا و مقهورند چنانچه همه اینها اظهر من الشمس است
 پس بدان ای سائل طالب که هرگز سلطنت ظاهره نرود حق و
 اولیای او معتبر نبوده و نخواهد بود و دیگر آنکه اگر مقصود از غلبه
 و قدرت قدرت و غلبه ظاهری باشد کار بسیار بر انجام
 سخت میشود مثل آنکه میفرماید و آن خدنا لکم الغالبون و در مقام
 و یک میفرماید یریدون ان یطفوا نور الله با فوا هم و یابی تم
 الا ان تم نوره و لو کره الکافرون و دیگر جو الغالب فوق
 کل شیء مثل اینکه اکثری از فرقان صریح بر تخطیب است و اگر
 مقصود این باشد که این هیچ رعاع متبع کوسید مغری بر ای
 ایشان بنمایند مگر انکار جمیع اینکلمات قدسیه و اشارت
 از لیه را نمایند زیرا که جذبی از حسین بن علی اعلی در ارض نبوده
 که اقرب الی الله باشد و انحضرت بر روی ارض مثل قوسی
 نداشت لولا لم یکن مثله فی الملک با وجود این شمشید که چه
 واقعه الا الله الله علی القوم الظالمین حال اگر بر حسب ظاهر

تفسیر

تفسیر کنید این آیه هیچ در حق اولیای خدا وجود او بر
ظاهر صادق نیاید چه که انحضرت که خدایش مثل شمس
و واضح است در نهایت مظلومیت و مظلومیت در ارض
طف کاس شهادت را نوشیدند و همچنین در آیه مبارکه
که میفرماید **يَرِدُونَ** ان **يُطْفِئُوا** انوار الله ما فو **اِهْ** هم و یابی
اَلَا ان تیم نوره و لو که **اَلْكَافِرُونَ** اگر بر ظاهر علی تفسیر
شود هرگز موافق نیاید زیرا که همیشه انوار الهی را بر حسب ظاهر
اطفاء نمودند و کس را جای صدائی را خاموش کردند منع
غلبه از کجا ظاهر شود و منع در آیه شریفه که میفرماید و یابی
اَلَا ان تیم نوره چه معنی دارد چنانچه ملاحظه شد جمع
انوار از دست مشرکین و محل امنی نیاسودند و شربت حق
نیاسامیدند و مظلومیت این انوار قسمی بود که هر نفسی بر آن
جواهر وجود دارد میاورد آنچه را از او میسوزد چنانچه
همه را احصا و ادراک نمودند منع ذلک چگونه این مردم
از عمده معانی و بیان این کلمات الهی و آیات عز

عهدانی بر می آیند ماری مقصود نه چنانست که اوراک
 نمودند بلکه مقصود از غلبه و قدرت و احاطه مقامی دیگر
 و امری دیگر است مثلاً ملاحظه فرمائید غلبه رتخات و
 انخترت را که بر تراب ترشح نموده و بشرافت و غلبه
 و م تراب چگونه غلبه و تصرف و اجساد و ارواح نامس
 فرموده چنانچه بر نفسی برای استشفاء بذر از آن مرز و
 شد شفا یافت و هر وجود که برای حفظ مال قدری از آن
 تراب مقدس را بیقین کامل و معرفت تأثیر آنست
 نگاه داشت جمیع مالش محفوظ ماند و اینم اثرات
 آنست در ظاهر و اگر تأثیرات باطنیه را ذکر نمایم لم یست
 خواهند گفت تراب را رب الارباب دانسته و از دین
 خدا بالمره خارج گشته و چنین ملاحظه نمایند که به نهایت
 دلت انخترت شهید شد و احدی نبود که انخترت را در
 ظاهر نصرت نماید و یا غسل دهد و کفن نماید مع ذلک حال
 چگونه از اطراف و کناف بلاد چه قدر از مردم که شدرها

میس نمایند برای حضور در آن ارض که سر بران آستان
 بمالند نیست غلبه و قدرت الهی و شوکت و عظمت بیجا
 و هیچ تصویر تمثالی که این امور بعد از شهادت آنحضرت
 واقع شده و چه مری برای آنحضرت مترتب است زیرا که
 آنحضرت همیشه حی است بحیات الهی و در رفرف امتیاح
 قریب و سدره ارتقاع و صل ساکن و این جوهر وجود
 در مقام اتفاق کل قائمند یعنی جان و مال و نفس
 و روح همه را در راه دوست اتفاق نموده و میس نمایند
 و هیچ رتبه نزدشان احب از این مقام نیست عاشقان
 جز رضای معشوق مطلبی ندارند و حسن تقای محبوب
 منظوری نخبند و بجز اگر بخواهم رنجی از اسرار شهادت
 و ثمرهای آنرا ذکر نمایم البسته این الواح کفایت نهند و
 با تحف رساند انشاء الله امید داریم که نسیم رحمتی بوز
 و شجره وجود از بصر الهی خلعت جدید پوشد تا با سر از حکمت
 ربانی پی ببریم و بقنایت او از عرفان کل شیئی بی نیاز گردیم

تعالی

تا حال نفی مشهود نکشت که با مقام فائزاید مکرر معدودی
 قلیل که هیچ معروف نیستند تا بعد قضای الهی چه اقتضائاً
 و از خلف سراق امضا چه ظاهر شود که لک تذکر لکم من
 بدائع امر الله و طقی علیکم من نعمات الفردوس لکم بموجب
 اعلم تصلون و من ثرات العلم ترزقن پس حقین باید
 دانست که این شمس عظمت اگر چه بر نقطه تراب جالس باشد
 بر عرش اعظم ساکنند و اگر فسی نزدشان موجود نباشد بر
 رفوف غماط نرند و در حسینیکه در دست و ثمان مستقر
 برین قدرت و غلبه ساکن و در کمال ولت ظاهره بر عرش
 غوث صیدانی جالس و تنگی و در نهایت عجز طاهری بر کرسی
 سلطنت و اقدار قائم نیست که عیسی بن مریم روزی بر
 جالس شدند و بنجات روح القدس بیا ناتی فرمودند که مضمون
 آن نیست ای مردم خدای من از گیاه ارض است که بان
 سه جرح مسننایم و فراش من سطح زمین است و سراج
 من در شبهاروشنی ماه است و مرکوب من پای من است

کبر

و کیت از من غنی تر بر روی زمین قسم بخدا که صد هزار غنا
 طائف حول این فقر است و صد هزار ملکوت عزت طایف
 این ذلت اگر بر شوی از بحر این غانی فائز شوی از عالم ملک
 وستی در کذری و چون طیر نار در حول سراج بهنج جان
 بازی و مثل این از حضرت صادق ذکر شده که روزی شخصی
 از اصحاب در خدمت آنحضرت شکایت از فقر نمود و آنحضرت
 لایزال فرمودند که تو غنی هستی و از شراب غنا آشناییده ای
 فقیر از بیان طلعت نیز متحیر شد که چگونه غنی هستم که بفلسی محتاج
 آنحضرت فرموده ایا محبت ما را اندازی عرض نمود علی بن ابی
 رسول الله فرموده ایا هزار دینار این را مبادیحه بینائی
 عرض نمود که بجمیع دنیا و آنچه در آن است بنفید هم حضرت
 فرمودند ایا نفسیکه چنین چیزی نزد او باشد که او را بعالم
 نهد چگونه فقیر است و این فقر و غنا و ذلت و عزت و
 سلطنت و قدرت و مادیات آن که نزد این هیچ رعا محض است
 در انصاحت مذکور نیست چنانچه میفرماید یا ایها الناس

انهم انفسهم آراى ائمه و الله موافقى پس مقصود از تخلفها
 ماسوى است و از فقر قهر بانه و دیگر آنکه روزى عيسى بن مريم
 بود و احاطه نمودند و خواستند که آنحضرت اقرار فرمايد
 بر اینکه ادعای سحی و تنجیری نمودند تا حکم بر کفر آنحضرت
 نمایند و حد قتل بر او جاری سازند تا آنکه آن خورشید
 سمار معانی را در مجلس فیلاطس و قیافا که اعظم علمای آن عصر
 بود حاضر نمودند و جمیع علما در آن محضر حضور پیرسانند و جمیع
 کثیری برای تماشا و استهزا و اذیت آنحضرت مجتمع شدند
 و هر چه از آنحضرت استفسار نمودند که شاید استهزا شوند
 حضرت سکوت فرمودند و هیچ متعرض جواب نشدند تا آنکه
 ملعونی برخاست و آمد در مقابل آنحضرت و قسم داد و آنحضرت
 که ایای تو بخفتی که منم یحیی الله و منم ملک الملوک و منم صاحب
 کتاب و منم مخرب یوم السبت آنحضرت رأس مبارک
 بلند نموده فرمودند اما تری یا بن الانسان قد طس
 عن یمن القدره و القوه یعنی آیینی که پیرنسان چا

برین قدرت و قوت الهی است و حال آنکه بر حسب ظاهر
 هیچ اسباب قدرت نزد آنحضرت موجود نبود مگر قدرت
 باطنیه که احاطه نموده بود کل من فی السموات و الارض را
 دیگر چه ذکر نمایم که بعد از این قول بر آنحضرت چه وارد
 آمد و چگونه با و سلوک نمودند بالاخره چنان در صدد
 ایذا و قتل آنحضرت افتادند که بفکک چهارم فرار نمود و
 همچنین در انجیل لوقا مذکور است که روزی دیگر آنحضرت
 بر یکی از یهود گذشت که مریض فلج بستر شده بود و بر سر
 افتاده چون آنحضرت را دید بفرمان شناخت آنحضرت را
 و استغاثه نمود و آنحضرت فرمودند قم عن سریرک فایک
 مغفوره خطایاک خذ یهود که در آن مکان حضور داشتند
 اعتراض نمودند که بل یکن لاحد ان یعفرا خطایا الا الله فقط
 ایسح السیم و قال ایما اسهل ان اقول له قم فاحمل سریرک ام
 اقول له مغفوره خطایاک لتعلموا بان لابن الانسان سلطانا
 علی الارض لمنفوره الخطایاک ترجمه آن بفارسی چیست چون

آنحضرت

انحضرت بآن عاجز فاسکین فرمودند که برخیزید رستخیزید
 تو امر زیده شد جمعی از یهود اعتراض نمودند که ایاجز نرو و
 غالب قادر کسی قادر بر عسفران عباد است انحضرت ^{طسنت}
 بایشان شده فرمودند که ایاکدام سهل است نزد شما از آنکه
 بگویم باین عاجز فاجح برخیز و برو یا آنکه بگویم امر زیده است
 کنان تو تا آنکه بدانید که از برای سرانسان سلطانی است
 در ارض برای امرش ذنوب مذنبان این است سلطنت
 حقیقی و اقتدار اولیای الهی همه این تعاصیل که مکرر ذکر
 میشود از همه مقام و همه جا مقصود نیست که بر تلویحات کلیات
 اصفیای الهی مطلع شوید که شاید از بعضی عبارات قدیم تلخ و
 و قلب مضطرب نشود و بقدم یقین در صراط حق یقین قدم
 گذاریم که لعل نسیم رضا از ریاض قبول الهی بوز و این فانیات
 ملکوت جاودانی رساند و عارف شوی بر معانی سلطنت
 و امثال آن که در اخبار و آیات ذکر یافته و دیگر آنکه بر آنجا
 محقق و معلوم بوده آنچه را که یهود و نصاری بآن متکی

جسته اند و بر جمال محمدی اعتراض می نمودند بعینه در این زمان
 اصحاب فرقان بهمان تشبیه نموده و بر نقطه بیان روح
 من فی ملکوت الامر فداه اعتراض می نمایند این بخیر و ان
 شاید فسر ما که حرف یهود از الیوم می گویند و شاعر
 نیستند فغم ما نزل من قبل فی شاعهم در هم فی خود ضمیم
 و لعمریک انهم لعی سکر تخم لعمیون چون غیب ازلی و سافج
 بهویه شمس محمدی را از افق علم و معانی مشرق فرمود از جمله
 اعتراضات علمای یهودان بود که بعد از موسی بنی مبعوث
 نشود بلی طلعتی در کتاب مذکور است که باید ظاهر شود و ترجیح
 علت و مذہب را نماید تا شریعت شریعت مذکوره در تورات
 همه ارض را احاطه نماید نیست که از لسان ان ماندگان
 بعد و ضلالت سلطان احدیت میفرماید و قالت الیهود
 یدانہ معلولہ علت ایدیم و لعنوا بما قالوا ابل یداه بسو طنان
 ترجمه ان اینست که گفتند یهودان دست خدا بسته شده
 بسته باد دستهای خود ایشان و ملعون شدند با آنچه افتر

بستند بلکه دستهای قدرت الهی همیشه باز و میمن است
 و الله فوق ایدیم اگر چه شرح نزول این آیه را علما و مفسرین
 مختلف ذکر نموده اند و لیکن بر مقصود ناظر شوید که میفرماید
 نه چنین است یهود خیال نمودند که سلطان حقیقی طلعت موی
 خلق نمود و خلعت پیمبری بخشید و دیگر دستهایش مغلول
 بسته شد و قادر نیست بر ارسال رسولی بعد از موسی
 و گفت این قول بمعنی شویید که چه قدر از شریع علم و دانش
 دور است و لیوم جمع انبیا و امثال این مضررات میشوند
 و هزار سال پیش میگذرد که این آیه را اطلاق و تفسیر نمایند
 بر یهود من حیث لا یعرفون اعتراض نمایند و طاعت ننهند
 و ادراک نمودند باینکه خود سراسر او جهر میگویند آنچه را که یهود
 بان معتقدند چنانچه شنیده آید که میگویند جمیع ظهورات
 غیبی شده و ابواب رحمت الهی مسدود گشته و دیگر از مشاهدات
 قدس معنوی شمسی طالع نمیشود و از بحر قدم صدفانی انوار
 ظاهر نگرند و از خیم غیب ربانی بیکی مشهود نیاید نیست

اور اک این هیچ رعاع فیض کلیه و رحمت منبسطه که هیچ
 عقلی و ادراکی انقطاع ان جایز نیست جایز دانسته و از
 اطراف و جوانب که ظلمتیه و مهت کاشته اند که باز
 سدره را بخار طغیون آغمو و ناپند و غافل از اینکه زجاج
 قدرت سراج احدیت را در حصن حفظ خود محفوظ میدارد و
 و همین ذلت کافی است این گروه را که از اصل مقصود
 محروم مانند ذرات لطیفه و جوهر امر محجوب گشتند لاجل آنکه
 منتی فیض الهی که برای عیسا و مقدس شده تقارن الله و عرفا
 اوست که کل بان وعده داده شده اند و این نهایت
 فیض فیاض قدم است برای عباد او و کمال فضل مطلق است
 برای خلق او که هیچیک از این عباد بان مرزوق نشدند و
 بان شرافت کبری مشرف نگشتند و با اینکه چه قدر از آیات
 منزله که صریح باین مطلب عظیم و امر کبیر است مع ذلک انکار
 نموده اند و بهوی خود تفسیر کرده اند چنانچه میفرماید و الذین
 کفروا با آیات الله و لقائه اولئک یسوا من رحمتی و اولئک

لهم

ما یزید

لهم عذاب الیم ویمین میفرماید الذین یظنون انهم
 طاووا بحکم و انهم الیه راجعون و در مقام دیگر قال
 الذین یظنون انهم طاووا الله کم من فئة قليلة غلبت فئة کثیرا
 و در مقامی دیگر من کان رجوعا ربه ففیصل عظاما صابحا
 و در مقامی دیگر یدبر الامر تفصل الایات لعلم طیار و یم
 یوقنون جمیع این آیات مدته بر لغت اگر که حکمی محکمتر از این
 در کتب سماوی ملاحظه نموده اند و از این رتبه
 بلند اعلی و مرتبه ارجمند بهی خود را محروم ساخته اند و
 بعضی ذکر نموده اند که مقصود از لغت بحکم الله است در حق
 و حال آنکه اگر گویند بحکم عام مقصود است این در همه اشیا
 موجود است چنانچه از قبل ثابت شد که همه اشیا محمل و
 بحکم است سلطان حقیقی هستند و آثار اشراف شمس بحکم و در
 مایای موجودات موجود و لایح است بلکه اگر انسان را
 معنوی الهی مضبوط شود ملاحظه می نماید که هیچ شیئی بی ظهور بحکم
 پادشاه حقیقی موجود نیست چنانچه همه ملکات و مخلوقات را

ملاحظه نمایند که حاکمین از ظهور و بروز آن نور مخفی و
 ابواب رضوان الهی را مشاهده میفرمایند که در همه اشیاء
 مفتوح گشته برای ورود طالبین در بدین معرفت و حکمت
 و دخول و اصلین در حدائق علم و قدرت و در هر حدیقه
 عروس معانی ملاحظه آید که در غرفهای کلمات در نهایت
 تزیین و تطییف جالند و اکثر آیات فرقانی بر این مطلب روشن
 مدال و شمر است و آن من شیء الا بسبح بحمد شاهدیت
 ناطق و کل شیء حصیناه کتایا کواهی است صا و ق حال
 اگر مقصود از لقار الله لقار این تجلیات باشد پس جمیع
 نامس بقا طلعت لایزال آن سلطان همشال شرفند
 دیگر تخصیص بقیامت چرا و اگر گویند مقصود تجلی خاص است
 انهم اگر در عین ذات است در حضرت علم از لا چنانچه جمعی از
 صوفیه این مقام را تعبیر بقبض اقدس نموده اند بر فرض
 تصدیق این رتبه صدق افسار برای نفس و این مقام صاب
 نیاید لاجل آنکه این رتبه در غیب ذات متحقق است و

احدی بان فائز نشود اسبیل مسدود و الطلب مرود
 افند و مقررین بایمقام طیران ننماید تا چه رسد بقول محدثین
 و محجبین و اگر گویند تجلی ثانی است که متعبر بفضیله قدس شد
 این مستأذره عالم خلق است یعنی در عالم ظهور اولیه و بروز
 بدعیه و ایمقام مختص بانبیاء و اولیای اوست چه که
 اعظم و اکبر از ایشان در عالم وجود موجود گذشته چنانچه جمیع
 بر اینصوب مقررند و عینند و ایشانند محال و مطایر جمیع
 صفات ازلیه و اسماء الهیه و ایشانند مایه ای که تمام حکایت
 بنمایند و جمیع آنچه بایشان رجعت فی الحقیقه بجزرت
 ظاهر مستور راجع و معرفت مبدیه و وصول با و حاصل نمیشود
 مگر معرفت و وصول این کینونات مشرقه از شمس حقیقت
 پس از لقاء این انوار مقدسه لقاء الله حاصل میشود و از علم
 علم الله و از وجوه شان وجه الله و از اولیت و آخریت و
 ظاهریت و باطنیت این جواهر مجزوه ثابت میشود زیرا
 انشمن حقیقت بانه هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن

چون

و همچنین سایر اسما و عالیہ و صفات متعالیہ لهذا هر نفسی
 که باین انوار مضمینه مستغنی و شمس مشرقه لایحه در هر طرف
 موفق و فایز شد او بقاء آله فایز است و در مدینه حیات
 ابدیه باقیه وارد و این لقسمیه نشود برای حدی الا
 در قیامت که قیام نفس آله است بمظهر کلیه خود و انیت معنی
 قیامت که در کل کتب مسطور و مذکور است و جمیع بشارت
 داده شده اند باین یوم حال ملاحظه فرمایند که آیا یومی از
 این یوم عزیز تر و بزرگتر است و معظم تر تصور میشود که انسان
 چنین روز را از دست بگذارد و از فیوضات این یوم کم
 بشاید ابر غیبان از قبل رحمن در جریان است خود را محروم
 نماید و بعد از آنکه تمام دلیل مدقی شد که یومی اعظم از این
 یوم و امری عسرا از این امر نه چگونه میشود که انسان کج
 متوهمین و طائین از چنین فضل اکبر بایوسس کرده و بعد
 هم این دلائل محکم متقنه که هیچ عاقلی را گزیری نه و هیچ
 عارفی را مغری نه ایار و انیت مشهور انشیده اند که

میفرماید اذ اقام القائم قامت القيمة و همچنین آمده می
 و انوار لا تطفى بل ينظرون الا ان ياتهم الله في ظلل من الظلم
 که مسلماً از امورات محدثه در قیامت میدانند بجزرت قائم
 و ظهور او تفسیر نموده اند پس ای برادر معنی قیامت را
 ادراک نما و کوشش را از حرفهای این مردم مردود و پاک و با
 اگر قدری بعوالم الفطاع قدم گذاری شهادت میدهد که
 یومی اعظم از این یوم و قیامتی کبر از این قیامت
 متصور نیست و محمل در این یوم مقابل است با اعمال صد
 هزار سنه بلکه استغفر الله از این تحدید زیرا که مقدس است
 عمل این یوم از جنسهای محدود و این هیچ راجع چون
 معنی قیامت و لقاء الهی را ادراک نموده لهذا از فحش
 او بالمره محجوب ماندند با اینکه مقصود از علم و درجات
 وصول و معرفت انقیاد است مع ذلک همه مشغول
 بعلوم ظاهره شده اند چنانچه آنی متفک نیستند و از
 جوهر علم و معلوم چشم پوشیده اند گویا منی از بیم علم الهی

نوشته اند و قطره از سحاب فیض رحمانی فائز بخشید حال
ملاحظه فرمایید اگر کسی در یوم ظهور حق ادراک فیض لقاء حق
نظاره حق را نماید ایام صدق عالم بر او میشود اگر چه هزار ساله
تحصیل کرده باشد و جمیع علوم محدود و ظاهریه را اخذ
نموده باشد و این بالبدیه معلوم است که تصدیق علم در حق
او غیث شود و لکن اگر نفسی حسرتی از علم ندیده باشد و باین
شرافت کبری فائز شود البته او از علای ربانی محسوب
زیر ابغایت قصوای علم و نهایت و غنای آن فائز گشته
و این رتبه هم از علایم ظهور است چنانچه میفرماید بکل
اعلمکم انکم و انفسکم اعلمکم و همچنین در سوره قان میفرماید
و نرید ان نمین علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم
اُممه و نجعلهم الوارثین و این شاید شده که الیوم چه مقدار
از علما نظر با عرض در افضل اراضی جبل ساکن شده اند
و اسامیشان از دفتر عالین و علما محو شده و چه مقدار از
جبال نظر با قبایل با علی افعی علم ارتقا جستند و ایشان

در الواح علم با علم قدرت ثبت گشته که کذب بخواند ما شاء
 و مثبت و عنده ام الكتاب اینست که گفته اند طلب الی
 عند حصول المدلول قسبح و الاشتهال با علم بعد الوصول
 الی المعلوم مذموم قل یا اهل الارض هذا فی نادى
 یرکض فی برية الریح و میسر کم بسراج الله و یدکر کم بالامر
 الذی کان عن حق القدس فی شطر العراق تحت حجابات
 النور باستر مشهود ایدوست من اگر قدری در سموات مجا
 فرقان طیران سرمانی و در ارض معرفت الهی که در آن صوب
 گشته تفرج کافی بسیار از ابواب علوم مبروه انجاب
 مفتوح شود و خواهید یقین نمود بر اینکه جمیع این امور که ایام
 این عباد را منع نماید از ورود در شاطی بجز از لی بعینه
 ظهور نقطه فرقان قسم مردم انصرار منع نموده از اقرار
 بان شس و ادعان بان و همچنین بر اسرار رجعت بعثت
 مطلع شوی و با علی عرف یقین و اطمینان مقربانی از جمله
 روزی بسعی از مجاهدان انجبال بخیال و محرومان از کعبه

لا يزال از روی استنوا عرض نمودند آن آله عجله العالی
 الا تو من رسول حتی یا قتیبا بقبر بان تا کله النار مضمون
 ان اینست که پروردگار عهد کرده است با که ایمان نیاوریم
 رسولی که آنکه معجزه بایل و قابل را ظاهر فرماید یعنی قربانی
 کند و آتشی از آسمان بیاورد و آنرا بسوزاند چنانچه در حکایت
 بایل شنیده اند و در کتب مذکور است آنحضرت در جواب
 فرمودند قدر جانکم رسل من قبل بالبیئات و بالذی قلتم فلم
 قتلتموهم ان کنتم صادقین ترجمه آن اینست که آنحضرت
 فرمودند آمد بسوی شما پیش از من رسولهای پروردگار با
 بیئات ظاهرات و با آنچه شما میطلبید پس چرا کشتید آن رسل
 پروردگار را اگر راست گویان حال انصاف چه
 بر حسب ظاهران عباد که در عصر و عهد آنحضرت بوده
 بکجا در عهد او می یا انبیای دیگر بودند که چند هزار سال
 فاصله بود از عهد او مگر تا آن زمان مع ذلک چرا ان جوهر
 صدق نسبت قتل ایل و یا انبیای دیگر را بعباد زمان

خود فرمودند چاره نداری یا اینکه نفوذ بالله نسبت
 که نب و یا کلام لغو یا خضرت بدی یا بگوئی ان شیعایمان شفا
 بودند که در هر عصری با نسبتین و در سیدین معارضه می نمود
 تا آنکه بالاخر همه را شنید نمودند و دست در این بیان
 تفکر فرمائیم خوش عرفان از مصر رحمن بوز و جان
 از بیان خوش جانان بحدیقه عرفان رساند این بود که در
 غافل چون معانی این بیانات بالفه کامله را اوراک شنید
 و جواب را بجان خود مطابق سوال نیافتند لهذا نسبت
 عدم علم و جنون بان جوهر علم و عقل میدادند و
 همچنین در ایام دیگر میفرماید تعرضا باطل زمان و کائنات
 من قبل استفتحون علی الذین کفروا فلما جاءهم ما عرفوا
 کفروا به فلعنه الله علی الکافرین میفرماید بودند این گروه
 که با کفار مجاهده و قتال می نمودند و راه خدا و طلب
 فتح می نمودند برای نصرت امر الله پس چون ادا ایشان
 از کسیکه شایسته بودند کافر شدند با و پس لعنت خدا بر کافران

حال ملاحظه فرماید که از این چنین مستغفاد میشود که مردم زمان
 آنحضرت همان مردمی بودند که در عهد انبیای قبل بر
 ترویج آن شریعت و ابلاغ امر الله مجادله و محاربه بین
 و حال آنکه مردم عهد عیسی و موسی غیر مردم زمان آنحضرت
 بودند و دیگر آنکه آنکس که از قبل شناخته بودند موسی بود صاحب
 قورات و عیسی بود صاحب انجیل مع ذلک چرا آنحضرت
 میفرماید چون آمد بوی ایشان آنکس که او را شناخته بودند
 که عیسی باشد یا موسی یا او کافر شدند و حال آنکه آنحضرت
 نظر بظاهر موسوم باسم دیگر بودند که محمد باشد و از پیش
 دیگر ظاهر شدند و بلسان دیگر و شرع دیگر آمدند مع یک
 چگونه حکم این ثابت میشود و ادراک میسر در حال علم
 رجوع ادراک فرما که چه صریحی در خود فرقان نازل شد
 و احدی تا الیوم ادراک آن ننموده حال چه میفرمایند
 اگر میفرمایند که آنحضرت رجبت انبیای قبل بودند چنانچه
 از این مستغفاد میشود و همچنین اصحاب او هم رجبت

اصحاب قبل خواهند بود چنانچه از آیات مذکوره هم حجت
 عباد قبل واضح و لایح است و اگر انکار کنند بر خلاف
 حکم کتاب که حجت اکبر است قائل شده اند پس همین قسم
 حکم مرجع و بحث و حشر را در آیات ظهور مظاہر مہویہ ادراک نما
 تا رجوع ارواح مقدسہ را در اجساد صافیہ غیرہ بعین
 راس ملاحظہ فرمائی و اخبار نامی جمل و نفس ظلمانی را
 باب رحمت علم رحمانی پاک و منزہ غائی کہ شاید بقوت
 یزدانی و ہدایت سبحانی و سراج نورانی سبیل صبیح ہدایت
 از شام خلالت تیز دہی و فرق گذاری و دیگر معلوم ان
 خواب بوده کہ حاکمان امانت احدیہ کہ در عوالم ملکیتہ
 بحکم جدید و امر بدیع ظاہر میشوند چون این اظہار عرش
 باقی از سماء مشیت الہی نازل میگردد و جمیع برادر
 بر سر ربانی قیام میفرمایند لهذا حکم تحفیس و یکذات را
 دارند و جمیع از کائنات محبت الہی شاربند و از آثار
 شجرہ توحید مرزوق و این مظاہر حق را در مقام تقریر است

یکی مقام صرف تجرید و جوهر تفرید و در ان مقام اگر کل را
 بیک اسم و رسم موسوم و موصوف نمائی باسی نیست چنانچه
 میفرماید لا نفرق بین احد من رسله زیرا که جمیع مرد را بتوحید
 الهی و دعوت میفرمایند و بگوشت فیض و فضل نامتناهی بشارت
 میدهند و کل نخلع نبوت فائزند و بر داور کرمست مفتخر نیست
 که نقطه فرقان میفرماید اما انبسیون فانما و یچنین میفرماید نعم
 ادم اول و نوح و موسی و عیسی و بهین مضمون را طلعت
 علوی بهم فرموده اند و امثال این بیایات که مشعر بر توحید
 ان مواقع تجرید است از مجاری بیانات ازلیه و مجاز
 لسانی علمیه ظاهر شده و در کتب مذکور گشته و بیطلحات مواضع
 حکم و مطالع امرند و امر مقدس از حجابات کثرت و عوارضات
 تعدد است ایست که میفرماید و ما امرنا الا واحد و چون
 امر واحد شد البته مظاہر امر بهم واحدند و یچنین آمده
 دین و سر احوالی یقین شد نمودند اولنا محمد و اخرنا
 محمد و او سنا محمد باری معلوم و محقق انجباب بود

که جمیع

که جمیع انبیا همی اکل امر الله هستند که در مقامین مختلفه ظاهر
 شدند و اگر بنظر لطیف ملاحظه فرمائی همه را در یک رجوع
 ساکن بینی و در یک هوا ظاهر و بر یک بساط جالس و بر
 یک کلام ناطق و بر یک امر امر نیست اتحاد آن حواجر
 وجود و شمول غیر محدود و معدود پس اگر یکی از این مظاهر
 قدسیه بفرماید من رجوع کل انبیا بهتم صادق است و
 همچنین ثابت است در هر ظهور بعد صدق رجوع ظهور قبل
 و چون رجوع انبیا موافق و مطابق آیات و اخبار ثابت
 شد رجوع اولیا هم ثابت و محقق است و این رجوع اظهر از آنست
 که دلیل و برهان محتاج شود مثلاً ملاحظه فرمائید از جمله
 نوح بود که چون بعوث غیبت شد و بقیام الهی بر امر قیام فرمود
 هر نفسی که با و مؤمن و با و مدعن شد او فی الحقیقه حیات
 جدیده مشرف شد و در حق او صادق میامد حیات
 بدیع و روح جدید زیرا که او قبل از ایمان بحد او
 از خان بطن نفس او کمال علایق را با موال و اسباب

معلقه

متعلقه بدینا از قبیل زن و فرزند و اطعمه و اشراف و ثنای
 و لک داشته قسمیکه اوقات لیل و نهار را مصروف بر اخذ
 زخارف و اسباب قیث داشت و بهمت در تحصیل
 اشیای فانیه کاشته و از این مرتب گذشته قبل از ورود
 در حجه ایمان بحد و اتانار و احداث و اتباع ادواب
 و شرایع ایشان چنان رنج و محکم بود که اگر حکم بقتل او میشد
 شاید رضامیداد و راضی بر تقصیر عرفی از امور تعلیدیه
 که در میان قوم بودند نمیشد چنانچه همه قوم نزاران و جدنا
 امانت علی الله و انا علی آثار هم مقتدون بر او بودند و
 همین گروه با همه نیجیات محدود و حدودات مذکوره
 بجز دایمکه صهبای ایمان را از کاس ایقان از یاد
 مظاهر سبحان مینوشتند بالمره تعلیب میشدند قسمیکه از زن
 و فرزند و اموال و اطفال و جان و ایمان بلکه از کل مایه
 میکشیدند و قسمی غلبات شوق الهی و جذبات ذوق
 صدفی ایشانرا خند می نمود که دنیا را و آنچه در آن

است بر کای نداشتند ایا حکم خلق جدید و رجوع در اینها
 نمیشود و همچنین ملاحظه شد که این نفوس قبل از فوز بجای
 بدیع جدید الهی جان خود را بعد از سزار حیل و تدبیر از موافقت
 ملاکت حفظ نمینمودند تقسیم که از جاری احقر از محبتند و
 رو بای فی مثل سر را نمینمودند و بعد از شرف نفوز اکبر
 و غایت عظمی صدر سزار جان را یگان انفاق منفرود
 بلکه نفوس مقدسان از قفس تن بزار و بجز از این جود و
 مقابل گروهی مقابل نمینمودند مع ذلک چگونه میشود که اکثر این
 نفوس جان نفوس قتل باشند چگونه امورات که مخالف عادت
 بشریه و منافی هوای حیوانیه است از ایشان ظاهر شود باری
 نمیطلب واضح است که بدون تخییر و تبدل الهی محال است
 انقیاد آثار و افعال که بسیج و شباهت با آثار و افعال
 ندارد از ایشان ظاهر شود و در عرصه کون بوجود اید چنانچه
 خط ایشان باطنیان تبدل میشود و طبع حق تخییر میافتد و
 خوف بجزت مبادله میگشت است شأن اکبر الهی که در

عباد و اقلیب میفرماید مثلاً در ماده نحاسی ملاحظه فرمائید که
 اگر در معدن خود از غلبه یوست محفوظ بماند و در مدت هفتاد
 سه مقام ذهبی میرسد اگر چه بعضی خود نحاس را ذوب میکنند
 که بواسطه غلبه یوست مریض شده و بمقام خود نرسیده بای
 در هر حال اکیر کامل ماده نحاسی را درانی بمقام ذهبی میرسانند
 و منازل هفتاد ساله را بانی طی نمایند اما ان ذوب را
 بهتر میتوان گفت که نحاس است و یا بعالم ذهبی نرسیده
 و حال آنکه محکم و در میان است و صفات ذهبی را از نحاس
 معین و واضح مینماید بچنین این نفوس هم از اکیر الهی
 درانی عالم ترابی را طی نموده بعوالم قدسی قدم گذارند
 و بقدمی از مکان مکان بلا مکان الهی و اصل شوند جدی
 باید تا باین اکیر فائز شوی که در یک ان مغرب جمل را
 بمشرق حلم رساند و ظلمت لیل ظلمانی را بصبح نورانی
 فائز گرداند و بعد بحر ای ظن را بچشمه قرب و یقین
 دلالت کند و بیا کل فائز را برضوان باقی مشرف فرماید

حال اگر در حق این ذی بکم حکم خاصی صادق میاید و در حق این
 عباد هم حکم عباد قبل از فوز بایان صادق و محقق است
 ای برادر از این بیانات شافیه کافیه و افیه اسرار خلق
 جدید و رجوع بعثت حجاب و نقاب ظاهر و هوید است
 انشاء الله بتأییدات غیبیه حائمه کهنه را از جسم و جان
 دور کنی و بخلق جدید باقیه مفتخر گردی اینست که در هر
 ظهور بعد انفسیکه بسقت یافته بایان از کل من علی
 الارض و شرب زلال معرفت را از جمال احدیت نشین
 و با علی معارج ایمان و ایتقان و انقطاع ارتفاع جسته
 حکم رجوع نفس قبل که در ظهور قبل بانیمراتب فائز شده
 بر این اصحاب ظهور بعد شود اسما و رسما و فعلا و قولا
 و امر از برای که از عباد و قبل ظاهر شد از این عباد بعد بعینه
 ظاهر و هوید گشت مثلا اگر شاخسار کلی در مشرق ارض
 باشد و در مغرب هم از شاخه دیگران کل ظاهر شود
 کل بر او میشود دیگر در انتمیقام نظر بجدودات شاخه و

وینست

و بنیت آن فیت بلکه نظر بر آنچه و عطری است که در هر دو ظاهر
 پس نظر را از حدود ذات ظاهر و منزه کن تا همه بر یک
 اسم و گیرسم و یک ذات و بحقیقت مشاهده غامبی و اسراراً
 رجوع کلمات را هم در حر و فوات ناله ملاحظه فرمائی قدری
 تفکر در اصحاب عهد نقطه فرقان غما که چگونه از جمیع جہات
 بشریہ و مشیتات نفسیہ نفحات قدسیہ انحضرت پاک و
 مقدس منقطع گشتند و قبل از بنیاد اہل ارض بشریہ تھا کہ این
 لقاء اللہ بود و فائز شدند و از کل اہل ارض منقطع گشتند
 چنانچہ شنیدہ اید کہ در مقابل آن مظهر ذی الجلال چگونه
 جان نثار میفرمودند و حال ہمان ثبوت و ربوبیت و انقطاع
 بعینہ ملاحظہ فرمادہ اصحاب نقطہ بیان را جسدہ چنانچہ
 ملاحظہ فرمودہ اید کہ چگونہ این اصحاب از بدایع جودیت
 الارباب علم انقطاع بر رفرف مشتباع برا فرشتہ ہای
 این انوار از یک صباح ظاہر شدہ اند و این آثار از کثرت
 رویدہ اند فی بحقیقہ فرقی ملحوظ نہ و تفسیری مشہود نہ کل

ذلک من فضل الله یؤتیه من یشاء من خلقه انشاء الله از
 ارض نفی استرا از جویم و بحر اثبات در آیم تا عوالم جمع
 و فرق و توحید و تفریق و تحدید و تحرید الهی را بصیر که
 مقدس از عناصر و اضداد است مشاهده کنیم و با علی
 انقی مرتب و قدس حضرت معانی پر و از نمایم پس از
 این بیانات معلوم شد که اگر در آخر طلعتی بیا
 و قیام نماید بر امری که قیام نمود بر آن طلعت اول لا اول هر چه
 صدق طلعت اول بر طلعت آخر شود زیرا که طلعت آخر
 لا آخر قیام نمود همان امر که طلعت اول لا اول بر آن
 قیام نمود نیست که نقطه بیان روح ماسواه فداه شمس
 احدیه را بشمس مثال زده اند که اگر از اول لا اول
 آخر لا آخر طلوع نماید همان شمس است که طالع میشود حال
 اگر گفته شود این شمس همان شمس اولیه است صحیح است
 و اگر گفته شود که بر جمیع آن شمس است ایضا صحیح است بخوبی
 از این بیان صادق میاید ذکر ثقیلت بر طلعت بدو با

بیرا که

زیرا که آنچه طلعت ختم بران قیام مینماید بعینه همان است
 که جمال بدر بران قیام فرموده و این مطلب باینکه چقدر
 وضاحت نزد شاربان صهبای علم و اقیان مع ذلک
 چه مقدار از نفوس که بسبب عدم بلوغ باین مطلب بزرگ
 خاتم النبیین محجب شده از جمیع فیوضات محبوب و ممنوع
 شده اند باینکه خود آنحضرت فرمود اما النبیین فانا
 و همچنین فرمودند منم ادم و نوح و موسی و عیسی چنانچه ذکر
 شد مع ذلک تفکر مینماید بعد از آنکه بر انجمال انبیایی
 صادق میاید باینکه فرمودند منم ادم اول همین قسم صادق
 میاید که بفرمایند منم ادم آخر و بخانکه بدر انبیا را
 که ادم باشد بنحو نسبت دادند همین قسم ختم انبیا بنحوی
 الهی نسبت داده میشود و این بسی وضاحت که بعد از آنکه
 بدر انبیین بر آنحضرت صادق است همان قسم ختم انبیین
 صادق آید و این مطلب جمیع اهل ارض در اینطور ممتحن شده
 چنانچه اکثری همین قول تنگ جسته از صاحب قول معصی